

نگاه

مروری بر رمان «منظر پریده‌رنگ تپه‌ها» کازونو ایچی گورو

سرگردانی

محمدمعین شرقانی

رمان «منظر پریده‌رنگ تپه‌ها» در میان آثار ایچی گورو، بیشترین نقد را به خود اختصاص داده و این نقدها معمولاً بررسی‌های روان‌شناختی شخصیت‌های آن است که نیاز به نگاهی موشکافانه دارد. رمان در دو زمان در حال رخ‌دادن است. زمان اول که همان زمان حال است، سرگذشت مادری به نام اتسوکو همراه با دخترش نیکی است که در انگلیس ساکن هستند و روایت آنها پیرامون سالگرد کیکو دختر بزرگ خانواده که چند سال پیش خودکشی کرده است می‌گذرد. اتسوکو مادر نیکی و کیکو راوی قصه است و در دو زمان قصه‌اش را روایت می‌کند. زمان دوم یعنی گذشته، به دوران بعد از جنگ جهانی دوم برمی‌گردد؛ زمانی که اتسوکو، کیکو دختر اولش را باردار بوده. هر دو قصه به موازات هم پیش می‌روند و در این دو قصه ما شاهد جهان‌بینی اتسوکو و سرنوشتش هستیم. در زمان حال قصه در حوالی سالگرد دختر بزرگ خانواده می‌گردد و دختر کوچک‌تر یعنی نیکی به انگلیس آمده تا به مادرش سرر بزند و در این روزها اتسوکو مدام از گذشته یاد می‌کند. این گذشته و بررسی آن کلید حل این رمان نیست، چراکه ما با قصه‌ای مدرن روبه‌رو هستیم و نیازی به پایان‌بندی بسته‌شده یا روایتی سراسرت نداریم. درواقع یکی از شاخصه‌های قصه‌های مدرن که نگاه خاص به زمان است، در این رمان به خوبی ارائه می‌شود. قصه حال در مدتی کوتاه روایت می‌شود، اما گذشته با زمان خطی قصه پیش نمی‌رود. اشاره به این نکات صرفاً به این خاطر است که یک دورنمای کلی نسبت به روایت این رمان پیدا کنیم و بدانیم تفسیرهای مختلف درباره این رمان شامل برداشت‌های اشتباه هم هست. با این حال بهتر است یک بار دیگر به شکل دقیق‌تری پلات زمان حال و گذشته را بررسی کنیم. در زمان حال شاهد دو شخصیت هستیم؛ اتسوکو (مادر) که راوی است و نیکی (دختر کوچک) که بزرگ شده است و برای سالگرد خواهرش که چند سال پیش خودکشی کرده، به انگلیس آمده است. در زمان گذشته اتسوکو را داریم که کیکو (دختر بزرگ) را باردار است و شش‌ماه آمدن مادر (ساجیکو) و دخترچه‌های (ماربو) از شهری دیگر به همسایگی آنها است. قصه گذشته در کشور ژاپن و بعد از جنگ جهانی دوم در حال روایت است. اساساً در زمان گذشته اتسوکو، مدام رفتار آن مادر و دخترچه مورد توجه اتسوکو است. از آنجا که قصه در حوالی بعد از جنگ جهانی دوم می‌گذرد می‌توان نتایج تروم‌های بعد از جنگ را در روایت گذشته با رفتارهای آن مادر و دختریچه تطبیق داد. ساجیکو رفتار بی‌تفاوتی نسبت به دخترش دارد. در طول زمان گذشته مدام می‌خواهیم که دخترش ماریکو گم می‌شود و از آنجا که ساجیکو کسی را ندارد مدام از اتسوکو برای امور زندگی‌اش کمک می‌گیرد. پایان قصه در زمان حال باز است، به این معنی به کشف و شهودی نمی‌رسیم و همچنین پایان قصه در زمان گذشته با مهاجرت ساجیکو و دخترش ماریکو به اتمام می‌رسد. وجه تشابه هر دو قصه زمان حال و گذشته در این است که کیکو دختر بزرگ اتسوکو کلاً وجود عینی ندارد. در زمان گذشته که هنوز به دنیا نیامده است و در زمان حال هم مرده است.

در بیشتر بررسی‌های صورت‌گرفته بر رمان «منظر پریده‌رنگ تپه‌ها» این‌طور عنوان می‌شود که دو شخصیت ساجیکو و ماریکو، این‌همانی راوی اتسوکو و دخترش است و از آنجا که اتسوکو دخترش را از دست داده توانایی ارائه نظر خودش را نداشته و با خلق دو شخصیت دیگر قصه‌اش را به شکل دیگری بیان می‌کند. در بیشتر این بررسی‌ها شاهد این‌طور نکاتی هستیم و حتی بسیاری از منتقدان اعتقاد دارند راوی رمان، راوی‌ای غیرقابل اعتماد است. نکته اصلی و مهم قصه هم دقیقاً همین است که آیا ما با راوی غیرقابل اعتماد روبه‌رو هستیم، چراکه اصل قصه پیچیدگی ندارد و اتفاق با زمانی سراسرت و جذاب طرف هستیم که همه چیز به اندازه و به شکل درستی ارائه می‌شود. اگر راوی (اتسوکو راوی غیرقابل اعتمادی باشد و فرض را هم بر این بگذاریم که دو شخصیت ساجیکو و ماریکو این‌همانی راوی است، بسیاری از قسمت‌های رمان نقض می‌شود، این پارادوکس در جهت فهم به قصه کمک نمی‌کند، بلکه قصه را در بسیاری از وقایع ساقط می‌کند. اصل جزئیات رمان خود گویای این است که راوی، یک راوی ساده است که دارد زندگی خودش را با یکی از اتفاقات مهم زندگی‌اش در گذشته تطبیق می‌دهد. در مصاحبه‌ای با خود نویسنده کتاب، کازونو ایچی‌گورو درباره همین نکته که راوی غیرقابل اعتماد است پاسخ می‌دهد: «واقعا اتسوکو درباره خودش صحبت می‌کند، مفاهیمی که او نسبت به زندگی ساجیکو نسبت می‌دهد واضح است که معانی مربوط به زندگی اتسوکو است، حقایق هرچه که در مورد اتفاقی که برای ساجیکو و دخترش اتفاق می‌افتد، اکنون مورد توجه او قرار می‌گیرد.» اگر هم به صحبت‌های ایچی گورو استناد کنیم و فقط به خود اثر رجوع کنیم، متوجه می‌شویم که چیدمان جزئیات و حتی نحوه رفتارهای شخصیت‌های این رمان، عملاً شباهتی با یکدیگر ندارند. درواقع سؤال دیگری که پیش می‌آید این است که چرا اتسوکو بعد از یادآوری مرگ دخترش، متوجه زندگی و نحوه زندگی دوست قدیمی و همسایه گذشته‌شان ساجیکو می‌افتد؟ قصه ساجیکو خود نیاز به بررسی جدایی دارد؛ مادری که گذشته سروکله‌اش درست‌کردن دردرس است. ساجیکو بعد از ارتباط با مرد آمریکایی که بعد قالش می‌گذارد می‌خواهد به آمریکا مهاجرت کند و عملاً این اتفاق به هر طریقی شده رخ می‌دهد، اما نحوه رفتار مادر با ماریکو در این قصه بسیار برجسته و مهم است.

باید گفت رمان «منظر پریده‌رنگ تپه‌ها» مانند دیگر آثار ایچی گورو بازهم به اثرگذاری گذشته و حال می‌پردازد. اما در این رمان مقدار اثربخشی گذشته بر آینده کمتر است، در رمان «وقتی تیمم بودیم» این اثرگذاری بیشتر و در رمان «بازمانده روز» به‌کلی گذشته و حال با هم ملغمه می‌شود. تنوع آثار در کارنامه ایچی گورو سبب شده برای بررسی و تحلیل هریک از آثار ایچی گورو نیازی به مطالعه دیگر آثارش نیست، چراکه هر رمان او قائم به ذات است و در پرورده ادبی برنده نوبل ادبیات دو اثر یکی شکل دیده نمی‌شود.



منظر پریده‌رنگ تپه‌ها کازونو ایچی‌گورو ترجمه امیر امجد انتشارات نیلا

به نظرم کمتر پیش می‌آید از خودمان بپرسیم چگونه می‌توان، به گفته اتالی، مهار و کنترل زندگی خود را در دست گرفت؟ چگونه می‌توان مسئولیت زندگی خود را بر عهده گرفت؟ این پرسش‌ها چه‌بسا دشوار و هراس‌آفرین بنمایند. علل متعددی در ما هست که نمی‌گذارند با این پرسش‌ها مواجه شویم. آن‌ها را دانما از خود بپرسیم و «خود» را در پرتو آزادی برآمده از آنها بیافرینیم. همچنین علل زیادی بیرون از ما هست که مانع می‌شود پرسش‌های فوق را از خودمان بپرسیم؛ ساختار جامعه، سنگینی و نفوذ تاریخ و میراث زبانی ما، که همگی ما را از مواجهه با این پرسش‌ها دور می‌کنند. چون ظاهراً خیال می‌کنیم که زندگی فعلی‌مان یگانه شیوه زیستن ماست و گویی عالم و آدم چنان رقم خورده که زندگی خود را به همین یک شیوه سپری کنیم، نه شیوه‌ای دیگر. تا حدی پذیرفتنی است که چسرا آدم به این شیوه مألوف خو می‌کند؛ «تکراری» که در بطن زندگی روزمره نهفته است (و نمی‌توان هم از دستش گریخت)، برای ما نوعی امنیت روانی پدید می‌آورد؛ ما از دل همین تکرار است که اغلب به نحوی ناخودآگاه به خودمان اطمینان می‌دهیم که زندگی با همین نظم و روال فعلی‌اش ادامه خواهد داشت و خطر کمتری تهدیدمان می‌کند. مسلم است که ما به این امنیت روانی در زندگی نیاز داریم، اما به چه قیمت؟

آدام‌جوه نون تروپه مولوتوا سِپرِتسوُ

تصور می‌کنم وقتی به این نوع امنیت روانی که عمدتاً حاصل «تکرار» نهفته در بطن زندگی روزمره است چنگ می‌زنیم، تا حد زیادی تجربه‌ها و درک خودمان از جهان را محدود می‌کنیم. ایراد این نوع زیستن این است که ما را از تجربه‌ها و حس‌های انسانی جدید دور نگه می‌دارد و محدودمان می‌کند به تکرار زندگی دیگران و نسل‌های گذشته. در نتیجه باعث می‌شود بخش عمده وجودمان را نشناسیم و به تبع آن درک مبهمی از دیگران داشته باشیم — لاکر افالد در این مورد به هم هم‌نظر باشیم که شناخت «خود» همانا دریچه شناخت «دیگری» است. این‌که زندگی روزمره در بطن خود مبتنی بر «تکرار» است، به‌خودی‌خود ایراد و مشکل نیست (اما باز هم هر نوع زندگی‌ای در پیش بگیریم، لاجاله با تکرار عجین خواهد بود) و این‌جا به‌هیچ‌وجه قصد نکوهش زندگی روزمره را نداریم. مشکل این‌جاست که این نوع تکرار باعث می‌شود ما دست از تغییردادن خودمان بشویم و دیگر به دنبال تجربه‌ها و حس‌های تازه و نیز به دنبال درکی نو از محیط و جهان نباشیم؛ باعث می‌شود اغلب به همین آدمی که هستیم قانع باشیم و همین امر ما را به رخت و ملال می‌رساند — و این‌جاست که مدام شکوه می‌کنیم که زندگی روزمره ملال‌آور است. به نظرم نمی‌توان با قطع به یقین گفت که این ملال ذاتی زندگی روزمره است، بلکه از نحوه مواجهه ما با آن پدید می‌آید. منظورم این است مدام که ما بر اساس کلیشه‌ها و الگوبرداری از زندگی دیگران یا نسل‌های گذشته زندگی می‌کنیم، این ملال روزبه‌روز پررنگ‌تر می‌شود. درواقع، اگر می‌خواهیم زندگی‌مان شایسته ادامه‌دادن باشد و قادر

به احساسات جدید، لذت‌های جدید، اندیشه‌ها و تجربه‌های جدید باشیم، لازم است که خودمان شویم. در این یادداشت می‌خواهم به یاری کتاب ژاک اتالی نشان دهم که اگر مدام در جست‌وجوی خودمان باشیم و اگر پیوسته درگیر فرایند «خودشکوفایی» باشیم، این ملال یا دیگر وجود نخواهد داشت یا چندان آزاردهنده نخواهد بود - و چه‌بسا به درکی نو از خودمان و دیگران و جهان برسیم.

آنخست باید به تفاوتی اجتماعی - سیاسی در زمینه بحث ما و اتالی اشاره کنم. شاید نتوان بحث‌های اتالی را مستقیماً در جامعه فعلی «ما» پیاده کرد و قصد من هم در این‌جا این نیست. اما به گمان بنوان اس‌واساس حرف اتالی را که شاید بخشی از آن برایمان آشنا باشد، به کار گرفت و از حیث نظری درباره «خودشکوفایی» بحث کرد. پس ما در پس کل بحثمان این تفاوت اجتماعی - سیاسی را در نظر داریم، هرچند مستقیم به آن اشاره نکنیم. از آن‌جا که اساس بحث اتالی بر آزادی و خودشکوفایی افراد استوار است، به گمان می‌توان بحث‌های او را در زمینه اجتماعی - سیاسی خود نیز پیگیری کرد.]

کتاب «بشو آن کس که هستی» چهار بخش دارد: اتالی در بخش اول جهانی تیره‌وتار و ترازیک را ترسیم می‌کند و از ضرورت «خودشکوفایی» می‌گوید؛ در بخش دوم درباره چهره‌هایی مانند بودا، ییکاسو و افرادی از این دست بحث می‌کند که تصمیم گرفته‌اند آن کسی که هستند بشوند؛ در بخش سوم به سراغ فیلسوفان و متالهایی می‌رود که درباره «خودشکوفایی» بحث کرده‌اند؛ و در بخش چهارم پنج مرحله

یادداشتی درباره کتاب «بشو آن کس که هستی» از ژاک اتالی ۱

رخداد، درنگ، مسیر



نادر خسروی

«خودشکوفایی» را ارائه می‌کند. من به‌ویژه بختم را روی بخش چهارم متمرکز می‌کنم.

اتالی در بخش چهارم نسخه نمی‌پیچد که ما چگونه زندگی کنیم، بلکه پنج تابلوی راهنما در مسیر «خودشکوفایی» را به ما ارائه می‌کند — به قول خودش پنج کام برای راهنمایی ما در این مسیر. توجه به پرسش‌های زیر به گمانم نقطه شروع مناسبی برای ورود به بحث اوست: چرا به خودمان مجال ندهیم که زندگی متفاوتی را برای خود رقم بزنیم؟ چرا به خودمان مجال ندهیم که آنچه را قبلاً نمی‌دیدیم ببینیم؟ چرا به خودمان مجال ندهیم که «استقلال فکری» داشته باشیم؟ پرداختن به این پرسش‌ها و چه‌بسا یافتن پاسخ برای آنها بخشی از فرایند «خودشکوفایی» است. در بطن این فرایند نوعی شوروش‌کردن نهفته است؛ شوروش علیه چیزهایی که از جانب سنت‌ها و آداب‌ورسوم و جامعه و خانواده به ما تحمیل شده است. اما این شوروش‌کردن به این راه نمی‌برد که فردی «اجتماع‌ستیز» شویم، بلکه لازمه این است که مختصات و موقعیت خودمان در جامعه را بهتر دریابیم و از قیدوبندی‌هایی که بر سر راه «خودشکوفایی» قرار دارند، رها شویم و روی پای خودمان تصمیم‌گیری کنیم. این فرایند «خودشکوفایی» به درکی متفاوت از خود و دیگران ختم می‌شود؛ به این‌که هم برای خودمان و هم برای دیگران زندگی بهتری بخواهیم.

اَنگرومودرتو—آدام‌جُو

حال به پنج مرحله منظر اتالی در مسیر «خودشکوفایی» می‌پردازیم.

۱) از بیگانگی خودمان آگاه شویم.

به عقیده اتالی، در جهان امروز، «خودشکوفایی» یا «بر عهده گرفتن مسئولیت زندگی خویش» نمی‌تواند نتیجه طبیعی و مستقیم آموزش باشد: «هیچ جامعه‌ای فرزندان خود را طوری تربیت نمی‌کند که خودشان شوند. بلکه برعکس، از آنها می‌خواهند سنت‌ها و آداب‌ورسوم و اخلاقیات را بازتولید و تکرار کنند. جهت‌گیری آموزش — خواه در مدارس و خواه در دانشگاه‌ها — تقریباً قاجعه‌بار است و استعداد(های) افراد

را در نطفه خفه می‌کند و به شکوفاشدن آن(ها) ممکن نمی‌کند» با این‌حال، اتالی می‌گوید ممکن است یک رويدادی زبدي فرد را عوض کند؛ مانند «نصيحتی برانگیزاننده»، ملاقات با یک استاد، گسست از خانواده و از این دست، در یک کلام، رخداد یا موقعیتی که فرد را وادارد که مسئولیت زندگی خودش را بر عهده بگیرد. ایسن رخدادها به‌تنهایی برای «خودشکوفایی» کافی فرایندی که به ما مجال می‌دهد می‌توانند برای کسانی که هنوز متوجه این

«خودشکوفایی» نشده‌اند، لازم باشند؛ این «خودشکوفایی» همواره با لحظه‌ای انزوا (دست‌کم در سطح ذهنی)، مرحله‌ای از سکوت و نوعی درنگ و مکث همراه است. اتالی این مرحله را «رنسانس» می‌نامد. این انزوا و درنگ دائمی نیست و برای درک بیگانگی خود و بی‌ثبات‌بودن زندگی‌مان ضروری است.

۲) به خودمان احترام بگذاریم.

احترام‌گذاشتن به خود یعنی توجه به خود و ارزشمند دانستن زندگی خود و دیگران. به گفته اتالی، «احترام‌گذاشتن به خود مستلزم تبیین ارزش‌ها و درک خیر و شر است» و نیز این‌که ارزش‌های خودمان را جدی بگیریم و مسئولیت‌های خود را بشناسیم. اتالی در این‌جا پرسش‌هایی مطرح می‌کند که اهمیت احترام‌گذاشتن به خود را فرایند «خودشکوفایی» برجسته می‌کند: «اگر به خودمان احترام نگذاریم، چگونه می‌توانیم امیدوار باشیم که دیگران به ما احترام بگذارند؟».

۳) تنهایی خودمان را بیپذیریم.

پذیرفتن تنهایی خود در وهله اول به معنای این است که از دیگران هیچ انتظاری نداشته باشیم: آگاه‌شدن از این‌که تنهاییم، بهتر ما را یاری می‌کند که از دیگران انتظاری نداشته باشیم. هرچند «تنهایی» در کنار کوتاه‌بودن زندگی، یکی از دردناک‌ترین ابعاد زندگی است، اما در این مسیر «خودشکوفایی» پذیرش این تنهایی ضروری است: «هیچ‌کس غیر از خود ما نمی‌تواند دلیل وجودی‌مان را بیان کند؛ هیچ‌کس غیر از خود ما نمی‌تواند از آرزوها و خواسته‌های ما به زبان بیاورد؛ هیچ‌کس غیر از خود ما نمی‌تواند انتخاب



شرق

عطف

آخرین رمان پل آستر

بهتر شکست بخور!

پارساشهری

آخرین رمان پل آستر، نویسنده، شاعر و فیلم‌نامه‌نویس مطرح آمریکایی، به‌تازگی به فارسی درآمده است. این نویسنده پرخواننده که اخیراً در ۷۷سالگی درگذشت، و در اوپسین رمانش «پروفیسور عاشق»، زندگی سیمپور (سای) باومگارتر، نویسنده و پدیدارشناس سالخورده و عضو محبوب هیئت علمی دانشگاه پرینستون را روایت می‌کند که بی‌شبهات به زندگی خود او نیست. باومگارتر ۱۰ سال پیش همسرش را در سانحه‌ای از دست داده است و در غم فقدان او احساس تنهایی می‌کند. رمان آستر با یادآوری خاطرات آغاز می‌شود؛ از نخستین روزهای زندگی مشترک تا دوران نوجوانی پروفیسور و خانواده‌اش که ناگزیر به مهاجرت می‌شوند. مضامین آخرین رمان آستر، مانند عمده آثار او، ترکیبی است از تاریخ، سیاست، جست‌وجوی خویشتن و ارجاعاتی به متن‌های دیگر. جنگ ویتنام، وضعیت مهاجران و شکاف طبقاتی در آمریکا، اوضاع اوکراین و شرایط سیاسی معاصر آمریکا ازجمله مسائلی هستند که آستر در «پروفیسور عاشق» از آنها سخن می‌گوید. اگرچه برخی از منتقدان ادبی «پروفیسور عاشق» را با زندگی خود آستر مشابه می‌دانند، این نویسنده بین داستان و روایت تجربه زیسته‌اش تمایز روشن قائل است و در کتاب «زندگی در روایت» خودمان را کشف کنیم. می‌دانیم هیچ دو انسانی در روی کره زمین کاملاً شبیه هم نیستند و هر انسانی منحصره‌فرد و با دیگران متفاوت است — هم از حیث بیولوژیکی و هم از حیث تاریخی و فرهنگی.

۴) منحصربه‌فرد بودن خودمان آگاه شویم.

اتالی می‌گوید گذراندن سه مرحله اول چه‌بسا به نوعی «مکاشفه» ختم شود که ما را در مسیر «خودشکوفایی» راه بَرد. درک منحصربه‌فرد بودن یعنی این‌که دریابیم ما فقط یک زندگی داریم و آن هم می‌تواند با زندگی دیگران متفاوت باشد: «منحصربه‌فرد بودن طرف دیگر تنهایی است». درک این منحصربه‌فرد بودن به ما کمک می‌کند که بهتر توانایی‌های خودمان را کشف کنیم. می‌دانیم هیچ دو انسانی در روی کره زمین کاملاً شبیه هم نیستند و هر انسانی منحصره‌فرد و با دیگران متفاوت است — هم از حیث بیولوژیکی و هم از حیث تاریخی و فرهنگی.

۵) خودمان را بپذیریم.

گذر از این مسیرها می‌تواند این حس آزادی را به ما بدهد که زندگی خود را بر اساس ارزش‌ها و آرزوهای خودمان انتخاب کنیم. به گفته اتالی، گذر از این چهار مرحله پیش‌گفته باید باعث شود که ما مختصات خودمان را در جامعه بباییم؛ این احساس را به ما بدهد که من بهتر از چیزی هستم که فکر می‌کنم، و می‌توانم میل و اشتیاق خفه‌شده خود را عملی کنم.

ایلیوک

می‌توان از حرف‌های اتالی این‌طور نتیجه گرفت که «خودشکوفایی» باعث می‌شود دیگری و جهان را بهتر و واقعی‌تر درک کنیم. مدام در گوش ما خواننده‌اند که «هیچ چیزی در زیر آفتاب تازه نیست»، بدان معنا که ما محکوم به تکرار تجربه‌های دیگران هستیم و آن‌که زندگی نسل‌های پیشین را تکرار کنیم. اما ما باید جرئت گسست داشته باشیم، متفاوت و مستقل فکر کنیم و خودمان شویم؛ «مسئولیت زندگی خودمان را بر عهده بگیریم؛ خودمان را از هم‌نوایی و ایدئولوژی و اخلاقیات و جبرباوری برهانیم؛ از هیچ‌کس انتظاری نداشته باشیم؛ به حرف دلمان گوش کنیم و شجاعت عمل‌کردن داشته باشیم.» به گفته اتالی، «زندگی شایسته زندگی‌ای است که در آن مدام در جست‌وجوی خودمان باشیم.» تا این‌جای بحث دریافت‌ه‌ایم که «خودشکوفایی» متکی بر درکی سیال از خودمان و محیط و جهان است؛ بر این‌که بر اساس تقابل‌های دوتایی مانند مرگ/ زندگی، نیستی/ هستی یا زانگی/ مردانگی و غیره نپندیشیم و در یک فرایند (شاید بی‌پایان) «خودشکوفایی» زندگی کنیم. این سیال‌بودن باعث می‌شود که گاهی ترک کار(های) مألوفمان کنیم و از این رهگذر با این پرسش مواجه شویم که چرا داریم این با آن کار را انجام می‌دهیم. این ترک‌کردن می‌تواند محکی باشد برای این‌که آیا این کار با ما «سازگار» است یا نه؟ چون در نهایت یا به‌کلی از آن کار دست می‌شویم یا با درکی نو آن را از سر می‌گیریم. همه این‌ها را می‌توان بخشی از فرایند «خودشکوفایی» دانست؛ فرایندی که به ما مجال می‌دهد زندگی را در سطوحی متفاوت درک کنیم و ممکن است ما درک‌های متنوعی در میان این سطوح از خود کسب کنیم و این تنوع درک چه‌بسا مسیرهای آیندگانی مختلفی را به روی ما بگشاید. اما باید نکته‌ای انتقادی درباب رویکرد اتالی به «خودشکوفایی» هم ذکر کنم. اتالی بیش از حد بر «فردیت» تأکید می‌کند و این برجسته‌سازی او از مسئله «فردیت» نباید به بی‌اعتنایی به «دیگری» ختم شود، چون می‌دانیم انسان پیش از هر چیز و مهم‌تر از هر چیز موجودی اجتماعی است و «خودشکوفایی» او صرفاً در رابطه با دیگران تحقق می‌پذیرد، نه چیزی دیگر. از طرفی هم اتالی به این فرایند «خودشکوفایی» بسیار خوش بین است و چنین به نظر می‌رسد آن را برای همه‌کس — فارغ از شرایطی که دارند — شدنی می‌داند. اما به نظرم شرایط ما و ناپسامانی جهان به همه‌مان مجال نمی‌دهد که «خودشکوقا» شویم و لازم است قسمی بدبینی را به آرای اتالی در این‌جا بیفزاییم.

1. Jacques Attali, Devenir Soi: Prenez le pouvoir sur votre vie!, Fayard, Paris, 2014; عنوان این کتاب را می‌توان «خودشکوفایی» ترجمه کرد، اما من با وام‌گرفتن از نیچه، عنوان آن را به «بشو آن کس که هستی» برگردانده‌ام. عنوان کاملش هم می‌شود: «بشو آن کس که هستی: مهار زندگی خود را در دست بگیریم». این کتاب تاکنون به فارسی ترجمه نشده است.

۲. به‌آرامی، از خلیلی زیاد و بسیار پرقدرت.
۳. سرحال ملایم — آرام.



پروفیسور عاشق

پل آستر

ترجمه شهرزاد لولاجی

انتشارات نگاه